

جدا ناپذیرند . در جهاد ، اموالی که به غنیمت گرفته میشد ، جز بخشی از آن که به محمد یا خلفاء میرسید ، بقیه بطور برابر ، میان شرکت کنندگان در جهاد ، پخش میگردید . براین پایه ، اقتصاد اسلام بنا نهاده شد . جهاد ، غارت کردن را مقدس میساخت . در غارتکردن ، مسلمانها و اعراب ، نه تنها دغدغه وجدانی نداشتند ، بلکه آنرا یک عمل مقدس هم میدانستند . مقدس ساختن چاپیدن یا استثمار ، بنیاد کاپیتالیسم نیز هست ، فقط با اندکی تفاوت « . ساقه « آز » با « غایت والائی » ، یا با « غایت خدائی » پیوند داده میشود . آز ، خود را در زیر پوشش آن غایت ، نه تنها میپوشاند ، بلکه خود را مقدس میسازد . این آز ، بدون هیچ شرمی ، خود را در صحنه دین و در صحنه تاریخ و مدنیت ، نشان میدهد ، و به آن افتخار میکند . موعنی ، در حینی که در ته دلش برای ارضاء آز خودش چپاول میکرد ، باور دارشت که برای پیشبرد امر الهی ، خون میریزد ، واژ دیگران به حق ، سلب مالکیت و سعادت میکند ، چون همه این ملت و سعادت را الله به ارت ، به او داده است . این دو غایت ، چنان بهم آمیخته اند که نمیتوان آنها را از هم جدا ساخت . همین به هم آمیختن دو غایت ، در غرب هم به شکل دیگری صورت گرفته و میگیرد ، و از آن صورت بدوى عربی + اسلامیش بیرون آمده است ، و مدرنتر ، و حتا « پُست مدرنتر » شده است . غایت « خود پرستی » ، با غایت « سعادت جهانی » به هم چسبانیده میشوند ، ولی این خودی که پرستیده میشود ، مانند مسیحیت و اسلام ، تنها آسمانی نمی ماند ، بلکه بیش از حد ، زمینی میشود .

برگردیم به اندیشه دموکراسی در آتن . آنچه در دموکراسی آتن ، مهم هست ، همین پیدایش « سپیده ۵م اندیشه ساماندهی اجتماع بوسیله خود اجتماع » « در تاریخ » است . البته ، هر پیدایشی ، روندی دارد . و بهترین اندیشه ها ، بر زمینه ای تاریک و یا آلوده میروند ، و با خود در آغاز ، بسیار ناخالصی دارند . ولی این اندیشه ساماندهی اجتماع بوسیله خود اجتماع ، پیش از این « رویداد تاریخی » در آتن ، پیش از تاریخ ، در خود ایران هم بوده است . پیدایش بسیاری از پدیده ها ، در درازای تاریخ نبوده است ، بلکه بسیاری از پدیده های بزرگ ، پیش از تاریخ کشف شده اند . همه داروهای گیاهی که پزشکی بر پایه آن بنا نهاده شده ، پیش از تاریخ ، کشف شده اند . علت اینکه « پژوهش کار بود گیاهان » یاد آوری شد ، اینست که در وندیداد دیده میشود که شهربیور ، یا حکومتگری دلپسند مردم ، همانند همین « پژوهش یافتن گیاهان داروئی » شمرده میشود . خشترات که حکومت باشد ، باید داروی درده را بیازماید و بجودی ، تا بتواند جانها را بپرورد و درد ها را بکاهد . قانون و نظام ، بر پایه اصل پژوهش زندگی و جانپروری اوقراردارد ، نه بر نسخه های از پیش پیچیده ، و امر و حکم تغییر ناپذیر . همین آسپرین ، هزاره پیش ، از پوست درخت بید گرفته میشد که یک نامش « وی » است که همان رام است ، و نام دیگر بید ، بهرام است . موقعی که این فرهنگ سرکوبی شد ، دیگر نمیشد ، دم از خود زنخدا زد . آنگاه ، رام را که معشوقه بهرام بود و جفتی بود که از آن جهان و انسان میروئید ، بهرامه خواندند . مثل امروز که در کشورهای اسلامی ، یک زن را بنام پسرش میخوانند نه بنام خودش . مثلا میگویند : والده آقا مصطفی . مصطفی ، آقا میشود ، ولی شرم از بردن نام مادرش هست . این ، برترین توهین به زن و خوارشماری زن هست .

در فرهنگ ایران ، اندیشه « مردمی سالاری مردمان » ، در شهر هائی واقعیت می یافت که به آن نام « شهر خرم » میدادند . این شهرها ، سورستان ، یا سور آباد یا سور هم نامیده میشدند . چنانچه در کردی ، به

همین بید ، سوره بی (سوره وی) میگویند که نشان میدهد که سور ، صفت رام است . یا به گل تاج خروس ، که گل بستان افروز باشد ، و این همانی با فروردین (ارتا فرورد) دارد ، سور او میگویند . و سوران ، یکی از چهار لهجه اصلی زبان کردیست . و این نشان میدهد که رام و فروردین (= خرم) خدای آنها بوده است . با دانستن این واژه ها ، میتوان به بررسی « بهمن نامه » و همچنین « درخت آسوریگ » پرداخت ، و از آنها ، راه را به فرهنگ اصیل ایران گشود .

نام خرم ، مردمی سالاری مردمان را مینماید ، نه حکومت مردمان ، بدون مردمی را . در این مدنیت ، بقول فردوسی : « دل مردم از خرمی ، شاد بود ». باید معنای تصویر خرم را بشناسیم تا بتوانیم بدانیم که « جشن خرم را که مردم بنام جشن برابری و برادری حکومت با ملت برگزار میکردند ، چرا این جشن ، جشن اینهمانی حکومت با ملت ، جشن اندیشه حکومت در خدمت خواستهای مردمی ملت بوده است . چرا مردم ایران ، هزاره ها این جشن را میگرفتند ؟ چون مردمان ایران ، همیشه در پی واقعیت بخشی این آرمان بزرگ بوده اند ، برغم اینکه ضرورت جغرافیای سیاسی ایران ، ایجاد ضرورت یک حکومت مقندر مرکزی را برای دفاع از ایران ، و ایجاد امنیت از هجوم اقوام وحشی از اطرافش میکرد . شاه که در اصل ، رئیس سپاه بود ، میباشتی نبوغ نظامی داشته باشد ، و از سپاه برگزیده شود . رد پای این پیشینه ، در موارد گوناگون در شاهنامه باقیمانده است . طبعاً حکومت ساسانی و موبدان زرتشتی ، که برپایه حکومتی بنا شده بود که وظیفه اش ترویج دین زرتشتی بود ، و باید همیشه از خانواده گشتاب پاشد ، برضد این آرمان بودند . چهارصد سال ، سرکوبی این اندیشه آزادی ، سبب شده است که امروزه ما از فرهنگ سیاسی پیشین خود بیخبریم . مردمان ایران ، تصویری از انسان و خدا و شهر (مدنیت و حکومت) میکشیدند ، که ویژگیهای مردمی خودش را داشت . رد پای این تصویر در میان داستانهای اسکندر در شاهنامه که البته ربطی به اسکندر ندارد ، باقی مانده است .

در شاهنامه میآید که اسکندر :

ز راه بیابان بشهری رسید	بند شاد ، کآواز مردم شنید	همه بوم وبر باخ آباد بود	دل مردم از خرمی شاد بود	پذیره شدن دش بزرگان شهر	کسیرا که از مردمی بودند بهر	بدین شهر ، هرگز نیامد سپاه	نه هرگز شنیدست کس نام « شاه »	شهری که نه شاه و نه سپاه دارد ، و اینها واژه های بیگانه در این شهرند !	اسکندر بپرسید از ایشان که ایدر شگفت چه چیزست ، کاندازه باید گرفت	چنین داد پاسخ بدو رهنما	که ای شاه پیروز پا کیزه رای	شگفتیست ایدر که اندر جهان	کسی آن ندید آشکار و نهان	در ختیست ایدر ، دونبن گشته جفت	که چون آن شگفتی نشاید نهفت	یکی ماده و دیگری نز اوی	سخن گوی و باشاخ و بارنگ و بوی	بسب ماده ، گویا و بویا شود	چوروشن شود ، نز ، گویا شود	شگفتی این شهر ، همان درختیست که « مردم گیا » یا « مهرگیا » یا « بهروج الصنم » یا هه سن بگی (در کردی
-------------------------	---------------------------	--------------------------	-------------------------	-------------------------	-----------------------------	----------------------------	-------------------------------	--	--	-------------------------	-----------------------------	---------------------------	--------------------------	--------------------------------	----------------------------	-------------------------	-------------------------------	----------------------------	----------------------------	---

( نام دارد ، و نماد اندیشه ایرانی از رابطه خدا با انسانست . در بُن درخت یا گیاه ، این « بهرام و رام » یا « بهرام و خرم » هستند ، که همدیگر را در آغوش گرفته اند ، و از عشق این خدایان به همدیگر ، درختی میروید که برگ و برش ، همه انسانها ، همه بشریت ، همه مدنیت و شهر ( خشته ) است . بهرام ، اصل نرینگی جهانست ، و رام و خرم ( ارتا فرورد ) باهم دوچهره گوناگون اصل مادینه جهانند . از همامغوشی و عشق خدایان به هم ، شهر خرم پیدایش می یابد . البته بهرام و رام و خرم ، سه چهره بهمن ، اصل واحد و ناپیدای اندیشیدن و بزم و همپرسی و خنده و ساماندهی ( ارکه ) است . از بهمن ناپیدا ، بهرام و رام و خرم ، پیدایش می یابند ، که ریشه همه شهرند ، و شیره این درخت ، خونیست که در همه برگها و برها روانست . اینست که بهمن و بهرام و خرم و رام ، چهار نیروئی هستند که در ضمیر هر انسانی هستند . این شیره از زمینی میآید که آرمیتی ، زندای زمین میباشد . تن هر انسانی ، آرمیتی یا گش هست ، و بهمن و خرم و رام و بهرام ، چهار بخش ضمیر ند که در تن است .

فرهنگ ایران ، سلسله مراتب سیاسی یا اجتماعی یا طبقاتی برپایه « آسمان و زمین » یا فراز و فرود نمیشناخت . اندیشه سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی ، از همان تصویر آسمان ، به عنوان « فراز » ، و زمین به عنوان « فرود » آغاز میشود ، و سپس طیفی از سلسله مراتب میگردد . این گونه سلسله مراتب ، بویژه میان قوای ضمیر ، حقانیتی به سلسله مراتب در نظام سیاسی و اجتماعی یا طبقات و اقسام میدهد . در فلسفه کلاسیک یونان ، سلسله مراتب در نظام سیاسی و اجتماعی ، از سلسله مراتب میان قوای درونی روانی ، یا نیروهای ضمیر انسان ، نتیجه گرفته میشود . در اروپا نیز کوشیده اند همین سلسله مراتب سیاسی را برسلسه مراتبی که به قوای درونی روانی میدادند ، استوار سازند . توماس اکوین که ارسطوئی میاندیشید و در قرن سیزدهم میلادی میزیست ، نتیجه اوج ترکیب اندیشیدن مسیحی با فلسفه یونان است .

ولی فرهنگ ایران ، چنین سلسله مراتبی را میان قوای درونی و روانی انسان نمیشناخت ، که آنرا در سیاست و حکومت بازتاب دهد . چهار قوای درونی هرانسانی ، همان چهاربال سیمرغ ، یا همان چهار خدا است که نامبردیم ، و هیچکدام بر دیگری برتری ندارد . این چهار بال ، باید هم نیرو و هم اندازه باشند ، تا موغ ضمیر بتواند مرتبا در اندیشیدن ، بسوی سیمرغ پرواز کند و باز گردد .

اگر به روند آفرینش در فرهنگ ایران نگاه شود ، دیده میشود که جمشید یعنی نخستین انسان ، در سه ماه دی + بهمن + اسفند پیدایش می یابد . دی ، آسمanst ، و اسفند ، زمین است ، و بهمن ، میان آن دو ، و آندورا با هم ، آشتی میدهد و هم آهنگ میسازد و از آنها « یک تخم » میسازد . در تخم هر انسانی ، آسمان و زمین باهم آمیخته اند ، و یک تخم = یک هستی شده اند . همینطور ، اگر به نقشهای برجسته میتوانیم در غرب نگریسته شود ، دیده میشود که گاوی که نماد زمین است ، و همان گش میباشد ( گاو برمایون در شاهنامه ) ، این همانی با هلال ماه دارد ، و به شکل هلال ماه است که زهدان آسمanst . و همچنین در آسمان ، در هلال ماه ، گش یا گاو زمین ایستاده است . آسمان به زمین آبستن است . این اندیشه بوقتی آسمان بر زمین ، یا بوقتی خالق بر مخلوق ، یا بوقتی عقل بر جسم و عواطف و سوائق در فرهنگ ایران وجود ندارد ، که بنیاد « نابرابری حکومت با ملت ، یا نابرابری طبقات اجتماعی ، یا نابرابری مرد با زن است .

در فلسفه یونان و سپس در اندیشمندان مسیحی، حاکمیت یک نیروی درونی، بر نیروهای دیگر درونی، نظام سیاسی را در اجتماع، استوار می‌ساخت و به آن، حقانیت می‌بخشید، چون هر طبقه و قشری، این همانی با یکی از این نیروها داشت، و آن طبقه که نیروی برتر را داشت، بایستی حاکم باشد، یا باید در طبقه بالاتر قرار گیرد.

ولی در فرهنگ ایران، این نیروهای درونی، بخشی از خدایان چهارگانه بودند، و اینها بُن هرانسانی بودند. این چهار نیرو، بیان همافرینی چهار نیرو، در هر عملی و فکری و سخنی بودند.

در تفکر ایرانی، برای آنکه جامعه، مردم‌سالار و مردمی سالار باشد، باید «همآفرینی و همکاری و همفکری» در بُن هر انسانی باشد. به همین علت بود که ایرانیان، فطرت یا طبیعت انسان را به عبارت امروزه، دموکراتیک و سوسيال میدانستند. در بُن هر انسانی، خدایان کیهان، همکار و هماندیش و همافرین و همگفتار بودند، و از این بُن، هر انسانی، پیدایش می‌یافتد. از آنجا که همکاری و همپرسی و هماندیشی، همان «جشن» بود، بنا بر این، انسانها نیز با همدیگر، همکاری و همافرینی و هماندیشی می‌کردند، و باهم، قانون و نظام و اقتصاد و اجتماع را می‌آفریدند. و این جشن همکاری و هماندیشی، همان خزم یا فرخ بود. «خود»، آمیزش و یگانگی این چهار نیرو باهم بود. «خود انسان»، از هماهنگی چهار نیروی درونی، این چهار بخش چهار خدا یا چهار اصل، پیدایش می‌یافتد. در فرهنگ ایران، مفاهیم خدا و اصل، چنان به هم نزدیکند که کسی نمی‌تواند ایندرو را از هم متمایز سازد. ولی در مسیحیت و اسلام، خود حقیقی که روح باشد، به سعادت می‌رسد، نه مابقی وجود، که هیچکدام خود حقیقی نیستند. از این رو نیز، روحانیون که نماینده این خود حقیقی هستند، یا این همانی با خود حقیقی دارند، حق حاکمیت دارند. در این ادیان، جستجو و تلاش برای رسیدن سعادت، تلاش برای سعادت اخروی و ملکوتی و روحانی است. بدین ترتیب، «خود پرستی روحی»، کاری مقدس می‌شود. خود پرستی جسمی، نکوهیده و خوار شمرده می‌شود، ولی خود پرستی روحی، بنیاد زندگی می‌گردد. کوشش در سراسر زندگانی، برای تأمین «سعادت آسمانی خود»، برای آن «خود حقیقی» مقدس است. بدینسان در دامان مسیحیت و اسلام، «خود پرستی مقدس» پیدایش می‌یابد. در مسیحیت، پانصد سال، این «خود پرستی مقدس»، بنیاد محبت و ایمان بود. سراسر مسئله نجات از گناه در مسیحیت، این «خود پرستی مقدس» را می‌پیورد. از رُنسانس (دوره باز زائی) به کنون، واکنش در برابر این هزار و پانصد سال «خود پرستی مقدس» آغاز می‌شود. از پانصد سال پیش در اروپا، سرکشی «خود طبیعی»، از این «خود روحانی و حقیقی و آسمانی» آغاز می‌شود. بنیاد حکومت از «خود روحانی» بروزگشتند، و بتدریج بر «خود طبیعی و زمینی و مادی» انسان، نهاده می‌شود. این خود طبیعی و زمینی، که تاکنون محکوم خود حقیقی و روحانی بود، و حق نداشت به اندیشه سعادت باشد، سعادت را از آن خود میداند، و طبعاً حکومت را بر خود بنیاد می‌کند. ولی، این خود طبیعی و زمینی و مادی، همانقدر «مقدس» می‌شود که «خود حقیقی و روحانی و آسمانی» بود. «مقدس بودن»، مخرج مشترک این دو خود می‌ماند. از رنسانس، خودی پیدایش می‌یابد که سوانق و امیال و آژهای و قدر تخواهی و ساعقه تملک و آرمانهای جسمانی و دنیوی اش، مقدس می‌گردد. همان کاری را که در گذشته، خود حقیقی و